

جمهوریّت و اسلامیّت در قانون اساسی ایران؛ حاکمیّت دوگانه یا واحد

علیرضا دبیرنیا*

استادیار دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران

دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۲۰

پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۱۹

چکیده

دو رویکرد عمده در مورد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطرح است؛ در رویکرد اول، مجموعه اصول قانون اساسی، واجد ارزش واحدی نیستند بلکه برخی از اصول در جایگاه بالاتری قرار دارند و به تبع آن، سلسله مراتب حقوقی میان اصول قانون اساسی در نظر گرفته می‌شود. در رویکرد دوم، مجموعه اصول قانون اساسی به عنوان یک مجموعه به هم پیوسته است و اصولاً تعارضی میان آنها متصور نیست بلکه در صورت وجود ابهام، اصل حاکمیّت مردم به عنوان معیار در نظر گرفته می‌شود. در تقابل میان رویکردهای مذکور، دو استنباط مختلف نیز از حاکمیّت مردم قابل تصور است که تحت عنوان حاکمیّت دوگانه و یگانه از آن یاد می‌شود. بر همین اساس، میان مفهوم حاکمیّت در قانون اساسی (دوگانه یا واحد) و برخورداری مردم از حق تعیین سرنوشت (کامل یا محدود) رابطه معناداری وجود دارد. سؤال اصلی تحقیق این است که قانونگذار اساسی کدام مفهوم از

حاکمیت (دوگانه یا واحد) را مورد شناسایی قرار داده است؟ پذیرش هر یک از دو رویکرد، چه تأثیری بر حق تعیین سرنوشت مردم دارد؟

واژگان کلیدی: حاکمیت، مشروعیت، قانون اساسی، اسلامیت، جمهوریت.

۱. مقدمه

در مورد جمهوریت و اسلامیت نظام مباحث متعدد و با رویکردهای مختلف تبیین شده است؛ ماهیت نظام جمهوری اسلامی ایران و بررسی رابطه میان جمهوریت و اسلامیت، از آن جهت اهمیت دارد که همواره در گفتمان سیاسی و حقوقی کشور، از اسلامیت نظام تفاسیر متنوعی مطرح می‌شود که با اصول قانون اساسی متعارض بنظر می‌رسد. (خسروی، فلاح، دهنوی، ۱۳۹۵، ص ۱۳۱) جمهوری اسلامی در تعبیری دیگر، نوعی حکومت اسلامی است که تبلور مردم سالاری دینی است. (ارسطا، ۱۳۸۲، ص ۲۴) همچنین جمهوری اسلامی در تعبیر رهبر انقلاب اسلامی ایران به این مضمون است که جمهوری به یک قانون اساسی متکی است که قانون اسلام است. جمهوری اسلامی برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می‌شود، بر اسلام متکی است اما انتخاب با ملت است (میرزاده کوهشاهی، فارسی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵).

قدر متیقن این است که ادیان الهی همواره، نقش مؤثری در روشنگری مردم در راستای اعمال حق تعیین سرنوشت خویش ایفا کرده‌اند. دین مقدس اسلام نیز از طریق آیات الهی و سایر منابع به موضوع حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش تأکید کرده است و بر همین اساس، مردم ایران با بهره‌مندی از ارزش‌های الهی بر علیه نظام استبدادی قیام کردند و به تأسیس نظام سیاسی مبتنی بر آرای مردم منجر شد. موضوع این پژوهش به این دلیل از اهمیت برخوردار است که نظریه حاکمیت واحد یا دوگانه را در چهارچوب مباحث جمهوریت و اسلامیت نظام مورد بررسی



قرار داده است، موضوعی که تا به حال و از این منظر به آن پرداخته نشده است. در نگاه اول، جمع میان اسلامیت و جمهوریت نظام با چالش‌هایی مواجه است؛ زیرا در تقسیم‌بندی نظام‌های سیاسی متعارف در جهان، نظام جمهوری اسلامی ایران از هیچ یک از الگوهای موجود به طور دقیق و کامل تبعیت نکرده بلکه مبانی و ساختارهای جدیدی را ایجاد کرده است.

از یک سو ادبیّات و نحوه نگارش برخی از اصول قانون اساسی ایران به کیفیتی است که ظرفیت تفسیرهای مختلف از آنها وجود دارد به ویژه تعبیری که از اصول مرتبط با مبانی دینی مطرح می‌گردد. بدیهی است اختلاف مذکور تنها منحصر در قانون اساسی ایران نیست بلکه در قوانین اساسی سایر کشورها نیز قابل مشاهده است هر چند این وضعیت بیشتر در نظام‌هایی یافت می‌شود که مردم در فرآیند تأسیس قانون اساسی، از الگوهای دینی - مذهبی پیروی کرده‌اند. اختلاف نظر حقوقدانان به خصوص صاحب نظران حقوق عمومی از آنجا ناشی می‌شود که مبانی دینی مندرج در قانون اساسی ایران در جایگاه ویژه‌ای قرار دارند و ظاهراً بر سایر اصول قانون اساسی تغلیب دارد.

به عنوان نمونه، تأکیدی که در اصل چهارم به حاکمیت موازین اسلامی بر عموم همه اصول قانون اساسی صورت گرفته است، جایگاه اصول دینی را نسبت به سایر اصول متمایز می‌کند. در این رویکرد، مجموعه اصول قانون اساسی از ارزش واحدی برخوردار نیستند بلکه برخی از اصول در جایگاه بالاتری قرار دارند. این نوع نگرش و تعبیر از قانون اساسی با نتایجی توأم است و عملاً به طبقه‌بندی و تعیین سلسله مراتب میان اصول قانون اساسی منتهی می‌گردد. در این وضعیت، حداقل دو دیدگاه عمده در خصوص مفهوم حاکمیت مردم قابل تصور است که گاهی تحت عنوان حاکمیت دوگانه و یگانه از آن سخن به میان می‌آید. حاکمیت دوگانه از نظر مبانی و آثار، با حاکمیت واحد متفاوت است و پذیرش هر کدام از این دو رویکرد، در تعریف

حق تعیین سرنوشت مؤثر است. سؤال‌های این پژوهش بدین قرار است؛ قانون اساسی ایران کدام مفهوم از حاکمیت (دوگانه یا واحد) را مورد شناسایی قرار داده است؟ انتخاب هر کدام از آن‌ها چه تأثیری بر حق تعیین سرنوشت مردم دارد؟

۲. پذیرش حاکمیت خداوند توسط ملت

طرفداران رویکرد اول بر این ادعا هستند که در تصویب اصول مربوط به جمهوریت، جنبه‌های شکلی آن مورد نظر تدوین‌کنندگان قانون اساسی بوده است؛ لذا ضرورت دارد اصول مربوط به حوزه‌های دینی، در مرتبه بالاتری قرار گیرد. بر همین اساس، حق تعیین سرنوشت به مفهوم عام آن که در تمامی حوزه‌های فردی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قابل اعمال است، به صورت مشروط مورد شناسایی قانونگذار اساسی قرار گرفته است. به عبارت دیگر ملت ایران نحوه حق تعیین سرنوشت خویش را با توجه به تعریف خود از ارزش‌ها، خیر عمومی، مندرجات قانون اساسی و در چهارچوب موازین دین مقدس اسلام انتخاب کرده است و از این نظر، شباهت‌هایی هم با حکومت‌های دموکراتیک دارد. مطابق با این رویکرد، مردم ایران از این اختیار برخوردار است تا خیر عمومی را بر اساس اعتقادات خود به شریعت مقدس تعیین و به تبع آن، حاکمیت موازین اسلامی را بر سرنوشت خویش برگزینند. بنابراین مهم‌ترین حوزه‌های فردی و اجتماعی مردم تحت حاکمیت موازین دینی قرار می‌گیرد که در اصولی مانند دوم، چهارم، پنجم، دوازدهم و سیزدهم قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته است.

یکی از مبانی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اعتقاد به حاکمیت خداوند بر سرنوشت انسان از طریق کتاب آسمانی قرآن و سنت معصومین (ع) است و در این مورد امام خمینی (ره) تصریح کرده است؛ قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید صد درصد بر اساس اسلام باشد و اگر یک ماده هم بر خلاف احکام اسلام باشد، تخلف از جمهوری و آرای اکثریت قریب به اتفاق ملت است.

نمایندگانی که بر این اساس انتخاب شده باشند، وکالت آنان محدود به حدود جمهوری اسلامی است و اظهار نظر و رسیدگی به پیشنهادهای مخالف اسلام یا مخالف نظام جمهوری، خروج از حدود وکالت آنها است. (اداره کل قوانین، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۵) در همین راستا، مقدمه قانون اساسی نیز به اصول دینی توجه ویژه‌ای کرده است؛ ملت ایران در جریان تکامل انقلابی خود به مواضع فکری و جهان‌بینی اصیل اسلامی بازگشت و اکنون بر آن است که با موازین اسلامی، جامعه نمونه خود را بنا کند. بر چنین پایه‌ای، رسالت قانون اساسی این است که زمینه‌های اعتقادی را عینیت بخشد و شرایطی را بوجود آورد که در آن انسان با ارزش‌های والا و جهانشمول اسلامی پرورش یابد.

طرفداران این دیدگاه، محدودیتهایی را برای اختیار مردم در نحوه اعمال حق حاکمیت خویش در نظر گرفته‌اند؛ منحصر کردن حاکمیت در خداوند متعال به مفهوم تسلیم در برابر خداوند است. وقتی یک حاکمیت است پس جز او حاکمیتی وجود ندارد. به عبارت بهتر تسلیم شدن انسان در برابر خداوند به دنبال پذیرش اختصاص حاکمیت به خداوند است و در نتیجه حمایت از آزادی و اختیار ملت در ساختن سرنوشت خویش بر مبنای قوانین اسلامی خواهد بود. بنابراین اصول دین که در قانون اساسی به کار رفته است به این مفهوم است که قانون اساسی باید مسیر زندگی آینده ملت ما را در تمامی شئون تعیین کند (اداره کل قوانین، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۱۲).

بر اساس تحلیل مذکور با توجه به قید «رعایت موازین اسلام» که همواره در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در پی بیان «حقوق و آزادی‌ها» آمده است و با عنایت به اصل چهارم قانون اساسی، لازم است در مواردی که مقررات فقه اسلامی با معیارهای حقوق بشر هماهنگی نداشته باشد، این مخالفت و مغایرت در قوانین مصوب و مدون جمهوری اسلامی ایران نیز رعایت گردد (مهرپور، ۱۳۷۷، ص ۳۹۰).

طرفداران این دیدگاه به اصول متعددی از قانون اساسی استناد می‌کنند؛ اصل دوم قانون اساسی، حاکمیت خداوند را مورد تصریح قرار داده است. نظام جمهوری اسلامی بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او، امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی، اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین (ع) تشکیل یافته است. همچنین به منظور تضمین حاکمیت خداوند در اصل چهارم قید شده است؛ کلیه قوانین و مقررات باید بر اساس موازین اسلامی باشد و این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است. در اصل دوازدهم؛ دین رسمی ایران، اسلام و مذهب آن جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر اعلام شده است. در اصل ۱۷۷ نیز به مواردی مانند «ممنوعیت هر گونه اصلاح، تغییر و یا حذف مبانی اسلامی» تصریح گردیده است.

۳. رابطه میان اسلامیت و جمهوریت در قانون اساسی

در رویکرد اول که بیشتر بر مباحث نظری تکیه می‌شود و مندرجات و اصول قانون اساسی، کمتر مورد استناد قرار می‌گیرد، مباحث قابل توجهی از سوی طرفداران این دیدگاه مطرح شده است؛ در پاسخ به این سؤال که آیا قوانین بشری می‌تواند اهداف انسانی جوامع را تأمین کند، می‌توان اذعان کرد که از دیدگاه اسلامی پاسخ به این سؤال منفی است (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۶، ص ۲۲۹). بدیهی است اگر منظور از دموکراسی آن باشد که هر قانونی را مردم وضع کرده‌اند، معتبر و لازم الاجرا است و باید محترم شمرده شود، چنین مفهومی قطعاً با دین سازگار نیست؛ زیرا از نظر دین، حق حاکمیت و تشریع مختص به خداوند است. بنابراین دموکراسی و مردم سالاری اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداوند باشد هیچ اعتباری ندارد اما اگر منظور از دموکراسی این باشد که مردم در چهارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین تعبیری با دین مخالفت



ندارد. میزان رأی مردم است تا زمانی که از قوانین الهی خارج نشوند و با مبانی شرع مخالفت نداشته باشد (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۴۱-۴۰). پذیرش حاکمیت خداوند یعنی خداوند حق حاکمیت دارد و حق هر گونه تصرف را به پیغمبر(ص) داده و پیامبر نیز این حق را به ائمه محول کرده و نهایتاً امام زمان نیز این اختیار را به مرجع جامع شرایط واگذار کرده است. بنابراین کلیه مسائل مربوط به قانونگذاری‌ها و تهیه و تصویب آیین نامه‌ها باید در یک نظام ایدئولوژیک صورت گیرد (اداره کل قوانین، ۱۳۶۴، ص ۲۶۱). بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول الله (ص) را ایجاب کرده است منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت پیامبر نیز ادامه دارد (خمینی، ۱۳۸۵، ص ۲۶). حاکم اسلامی به حکم مسؤولیتش در اداره جامعه مسلمانان می‌تواند در تمامی شئون اداری کشور دخالت سازنده داشته باشد. در حقیقت مشروعیت هر نوع مقررات منوط به امضای مقام حاکمیت است (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۶، ص); بنابراین اگر فرد لایقی از ویژگی‌های علم به قانون و عدالت برخوردار باشد و اقدام به تشکیل حکومت نماید، آن فرد دارای همان ولایتی است که رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه از آن برخوردار بوده است (خمینی، ۱۳۸۵، ص ۵۰). مطابق دیدگاه شیعه، در حکومت اسلامی، مردم در ارتباط با خداوند هستند و هیچ رابطه دیگری وجود ندارد؛ خداوند حاکم است و مردم تحت سلطه حکومت الهی هستند. بنابراین هر رابطه و واسطه‌ای که بین خداوند و مردم است و اتصال آن به خداوند قطعی و حق حاکمیتش از جانب او باشد، قابل پذیرش است (یزدی، ۱۳۷۵، ص ۸۸). بدین ترتیب، مشروعیت نظامهای حکومتی، امری فراتر از رأی مردم است و انتخاب مردم در فعلیت بخشیدن به این نظامها مؤثر است، اما در مشروعیت بخشیدن به نظامهای سیاسی تأثیری ندارد (لاریجانی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۸). بنابراین طبق جهان بینی اسلامی در زمان غیبت، نائبان امام زمان (عج) با

شرایطی خاص و به طور غیرمستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده می‌شوند (یزدی، ۱۳۷۵، ص ۴۹).

صرفنظر از چگونگی ارزیابی مطالب و استدلال‌هایی که در این بند از سوی طرفداران دیدگاه حاکمیت دوگانه صورت گرفته است اما بنظر می‌رسد بسیاری از مطالب مطروحه در این دیدگاه، مورد قبول طرفداران حاکمیت یگانه مردم نیز باشد اما لزوماً ممکن است به نتایج مورد نظر در این رویکرد- حاکمیت محدود مردم- منجر نگردد که در بخش مربوطه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴. حاکمیت دو گانه در قانون اساسی

مطابق رویکرد اول و مستنبط از اصول ۵، ۵۷ و ۱۰۷ در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی است که طبق اصل ۱۰۷ عهده‌دار آن می‌گردد. هم چنین مطابق اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت قرار دارند.

با توجه به این که در رویکرد اول، حق حاکمیت مردم با تکیه بر مبانی و اصول دینی مندرج در قانون اساسی تحلیل می‌شود، معمولاً ویژگی جمهوریّت نظام در سطح نازل‌تری نسبت به مبانی و اصول دینی قرار می‌گیرد و در نتیجه ممکن است مفهوم حاکمیت دوگانه- جمهوریّت نظام و اسلامیت نظام - را به ذهن متبادر نماید. مطابق این رویکرد، مردم از حق حاکمیت محدود برخوردارند و جایگاه جمهوریّت در چهارچوب اسلامیت نظام مورد شناسایی قرار می‌گیرد به نحوی که مبانی دینی مندرج در قانون اساسی بر جمهوریّت نظام حاکم می‌گردد. در این فرض نه تنها از دیدگاه نظری بلکه عملاً مفهوم جمهوریّت نمی‌تواند به عنوان یک بُنّیان در قانون اساسی مطرح گردد. نتیجه عملی حاصل از پذیرش رویکرد یادشده این است که مردم در فرآیند تأسیس مجلس مؤسّسان، قانون اساسی و نظام سیاسی- حقوقی از اختیار

لازم برخوردارند، اما پس از استقرار نظام سیاسی مکلفند در چهارچوب موازین دینی، حق حاکمیت خود را اعمال کنند. بنابراین مطابق با این رویکرد، مفهوم حاکمیت در قانون اساسی به صورت دوگانه - شکلی و ماهوی - تقسیم شده است؛ از یک سو، مردم در تحقق و اجرای موازین اسلامی از نقش تعیین کننده برخوردارند به نحوی که بدون آرای مردم، امکان اجرای موازین اسلامی میسر نیست. بر همین مبنا، حاکمیت در معنای جمهوریّت نظام پدیدار می‌شود و در حوزه صلاحیت‌های مردم قرار دارد. از سوی دیگر، بخش ماهوی حاکمیت یعنی - تعیین مبانی و نظام ارزشی در نحوه حکمرانی - از حوزه صلاحیت‌های مردم خارج است؛ زیرا این حق به خداوند اختصاص دارد و مردم نیز با تصویب قانون اساسی، آن را پذیرفته‌اند. بر همین اساس، این نوع حاکمیت از حوزه صلاحیت‌های مردم خارج است.

۵. غایت حکومت؛ تضمین حقوق بنیادین ملت

در این بند ویژگی‌های مهم و مشترک نظام‌های نمایندگی مورد بررسی قرار می‌گیرد تا از این زوایه نیز، امکان ارزیابی نظریه حاکمیت مردم - محدود یا کامل - فراهم گردد؛ قدر متیقن این است که حاکمیت مردم با مفهوم دموکراسی در هم تنیده شده است و در یک نظام دموکراتیک، اصل حفاظت از انسان مستلزم تشکیل یک دولت مبتنی بر توافق عمومی است؛ زیرا رضایت مردم در تشکیل حکومت، تنها منبع مشروعیت قدرت سیاسی است (Forster, 2005, p.219) با توجه به این که مهم‌ترین هدف حکومت در نظام‌های دموکراتیک، آزادی است؛ بنابراین مسأله اصلی در دموکراسی این است که چه تمایز و ارتباطی میان «تشکیل مردم» و «تأسیس حکومت» وجود دارد؟ (Nasstrom, 2007, p.626) بر همین مبنا، مهم‌ترین دلیل فرمانروایی دولت در دو عنصر مهم نمایندگی و شناسایی حق حاکمیت مردم خلاصه می‌گردد (قاری سید فاطمی، ۱۳۹۰، ص ۲۵۱).

صرفنظر از توجه به حقوق بنیادین در حقوق داخلی کشورها، توجه جهانی به موضوع حقوق اساسی به خصوص از دوره جنگ جهانی دوم افزایش یافته است و در این راستا، جایگاه فرد به عنوان صاحب و دارنده حق و آزادی در نظام بین الملل مورد تضمین قرار گرفته است (Takemura, 2009, p.208). بر همین اساس، اختیار انسان به عنوان یک ارزش ذاتی تلقی می‌گردد و نمی‌توان برای آن شرط یا محدوده خاصی تعیین کرد و در نتیجه، هیچ مداخله‌ای در اختیار انسان نباید صورت گیرد (هارت، ۱۳۸۸، ص ۵۲). بنابراین تمام افراد انسانی باید به نحو برابر از تضمین اراده آزاد برخوردار باشند و این همان آزادی برابر برای همه است (راسخ، ۱۳۸۱، ص ۲۹۹). آزادی در تعبیری دیگر به مفهوم رهایی از هر گونه قید و بند است و گاهی از آن به معنای اطاعت از عقل و احترام به قانون تعبیر می‌گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۳۸۴). آزادی در مفهوم طبیعی از خصوصیات برخوردار است که هر فرد بر سرنوشت خویش حاکم است و در این وضعیت، انسان در جایگاهی به نام «خود فرمانی» قرار دارد (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۸).

بدیهی است تأسیس یک نظام سیاسی لزوماً از طریق مشارکت و رضایت مردم قابل تحقق است و در این میان، نظریه قرارداد اجتماعی بر این مبنا استوار است که فرآیند ساخت قوانین در یک دولت، انعکاسی از قرارداد میان حکومت و مردم است؛ زیرا حیات یک دولت به دلیل تأمین منافع اشخاص و حقوق بنیادین استقرار یافته است (Farran, 2009, p.95)؛ بنابراین با مبنا قراردادن قرارداد اجتماعی در تشکیل یک جامعه سیاسی، هدف حکومت و قصد قانون «خیر عمومی» است و قدرت سیاسی بر مبنای خیر مشترک مردم اعمال می‌شود. در این صورت، قدرت قانونگذاری باید انعکاسی از قدرت عالی ملت باشد و نمی‌تواند محدودیتی را بر اراده مردم تحمیل کند (Passavant, 2009, p.17). بدین ترتیب، مبنای برخورداری از حق تعیین سرنوشت که از طریق قرارداد اجتماعی تأمین می‌شود، قانون طبیعی است که همان قانون عقل است و به انسان می‌آموزد که انسان‌ها مستقل و برابرند و هیچ فرد را بر دیگری

برتری نیست (لاک، ۱۳۸۷، ص ۷۵). در این دیدگاه، انسان‌ها از ظرفیتی برای ارزش بخشیدن به حیاتشان، ساختن آزادی فردی و اجتماعی و انتخاب گزینه‌های مختلف در زندگی خویش برخوردارند (Murphy, 2009, p.27). بر همین مبنا، حق تعیین سرنوشت نمی‌تواند از مفهوم حق حاکمیت تفکیک شود؛ زیرا این ملت است که به صورت مجزا از افراد تشکیل دهنده آن، صاحب حاکمیت محسوب می‌شود و می‌تواند اعمال آن را به برخی از نهادها واگذار نماید. در این برداشت از مفهوم حاکمیت، دولت همان ملت صاحب حق حاکمیت محسوب می‌شود و آن را به وسیله نهادهای ایجاد شده توسط مردم، اعمال می‌کند (دوگی، ۱۳۸۸، ص ۹۳).

۶. مردم در جایگاه مؤسّسین نظام جمهوری اسلامی ایران

بر اساس استدلال‌های صورت گرفته در بند قبل و مطابق رویکرد دوم؛ تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی از سوی مردم که از طریق یک فرماندوم سیاسی شکل گرفت، جایگاه مردم را به عنوان سازندگان نظام سیاسی مورد شناسایی قرار داد. بر همین اساس، اعتبار قانون اساسی منحصرأ ناشی از اراده و رضایت مردم است و اصل اول این نکته را مورد تصریح قرار داده است؛ حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران در یک همه پرسی و با اکثریت ۹۸/۲٪ کلیه کسانی که حق رأی داشتند، به آن رأی مثبت داد. بدین ترتیب این آرای مردم است که به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی اعتبار بخشیده و به همین دلیل، مجموعه نظام سیاسی - حقوقی و در رأس آن قانون اساسی که تصویری از نحوه تشکیل، توزیع و راهبری قدرت سیاسی را منعکس کرده است، جملگی در جایگاه آفریده‌های ناشی از آرای مردم قرار دارند. به عبارت دیگر هیچ عامل دیگری غیر از آرای مردم قادر نیست تا به نظام جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی و حکومت اعتبار بخشد. مطابق مقدمه و اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اراده ملت بر این قرار

گرفت تا با انتخاب آزاد خود، شیوه‌ای دموکراتیک برای اعمال حق تعیین سرنوشت خویش برگزیند؛ این انتخاب به دنبال وقوع یک انقلاب سیاسی رخ داد که با فروپاشی نظام استبدادی توأم بود. بر همین اساس، انتخاب نظام جمهوری اسلامی و تأیید قانون اساسی از سوی ملت در راستای تثبیت حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش بوده است. قدر متیقن این است که استقرار نظام سیاسی مبتنی بر آرای مردم که با آموزه های شریعت مقدس توأم است، از انتخاب مردم سرچشمه گرفته است و این انتخاب نه تنها به محدودیت حاکمیت مردم منتهی نمی گردد، بلکه اعتبار مجموعه نظام جمهوری اسلامی ایران نیز با آرای مردم گره خورده است. بنابراین اعتبار تأسیس نظام جمهوری اسلامی و لازم الاجرا شدن قانون اساسی جملگی از آرای مردم نشأت گرفته است به نحوی که بدون انتخاب و تصویب مردم، هیچ گاه نظام اسلامی در ایران نمی‌توانست به فعلیت در آید.

۷. حاکمیت واحد در قانون اساسی ایران

در راستای تبیین حاکمیت یگانه مردم، غالباً اصول قانون اساسی در کانون تحلیل‌های حقوقدانان عمومی قرار می‌گیرد؛ قانون اساسی جلوه‌های مختلفی از مشارکت حقوقی، سیاسی و اجتماعی مردم را پیش‌بینی کرده است. از نظر حقوقی، حکومت جمهوری اسلامی با رأی ملت ایجاد شده و در این نظام، اداره امور کشور به اتکاء آرای عمومی است (هاشمی، ۱۳۸۰، ص ۸۵-۸۶). بر همین اساس تعارضی میان جمهوریت و اسلامیت نظام متصور نیست، مشروط بر این که همواره مردم را حاکم بر سرنوشت خویش تلقی کنیم. قانون اساسی ایران در اصل پنجاه و ششم در مورد حاکمیت مطلق مردم تصریح کرده است؛ حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست اما همان خداوند، انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است و هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد. این قیود، حکایت از محدودیت قدرت تفویض شده از سوی مردم به کارگزاران است و



حکومت شأنی بیش از نماینده مردم ندارد. این قید مجدداً در اصل نهم و با بیانی دیگر تصریح شده است؛ هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب نماید و معنای دقیق آن این است که حاکمیت کامل مردم بر سرنوشت خویش با هیچ وسیله ای نمی تواند محدود شود.

نظام جمهوری اسلامی ایران به تصریح اصل اول قانون اساسی، محصول اراده سیاسی ملت است که در یک میثاق ملی به ایجاد قانون اساسی پرداخته اند و به همین دلیل، ملت را در جایگاه خالق نظام سیاسی قرار داده است به نحوی که قدرت و اراده ملت همواره در بالاترین جایگاه نظام سیاسی قرار دارد. این جایگاه به نحوی است که حاکمیت واحد از آن استنباط می شود. (دبیرنیا، ۱۳۹۶، ص ۶۹) بنابراین حاکمیت در قانون اساسی ایران نه تنها پدیده ای واحد است و هیچ دوگانگی را برنمی تابد؛ بلکه هیچ محدودیتی نیز در استیفای این حق مورد شناسایی قرار نگرفته است. در این دیدگاه، جمهوریت به عنوان منشأ تشکیل نظام سیاسی در کنار اسلامیت نظام قرار دارد و بدون عنصر جمهوریت، اصولاً امکان ظهور موازین مقدس اسلامی میسر نیست. قدر متیقن این است که ملت منحصرأ در جایگاه خالق مجموعه نظام جمهوری اسلامی ایران قرار دارد و به تبع آن از قدرت سیاسی لازم برای پذیرش و اجرای مبانی دینی مندرج در قانون اساسی برخوردار است. شناسایی آرای مردم در جایگاه خالق قانون اساسی، از نقاط قوت و ارزشمند نظام جمهوری اسلامی است به نحوی که قادر است به عنوان یک پشتوانه عظیم در تضمین حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش تلقی گردد. بدیهی است اگر این حق به طور کامل مورد شناسایی قرار نگیرد، مفهوم حاکمیت را از درون، تهی خواهد کرد و حق تعیین سرنوشت به مفهومی صرفاً شکلی تبدیل خواهد شد. بدیهی است شناسایی حاکمیت یگانه برای ملت، به این منزله تلقی نخواهد شد که جمهوریت نظام در جایگاه بالاتری نسبت به اسلامیت نظام قرار

دارد بلکه استقرار یک نظام سیاسی با هر نوع مبانی، مستلزم تشکیل مجلس مؤسسان، قانون اساسی، رفراندوم و انتخابات است که جملگی به معنای ظهور حاکمیت مردم است.

قدر متیقن این است که قانون اساسی بدون پشتوانه آراء و رضایت ملت، ذره ای ارزش ندارد و اوراقی بیش نیست و به همین دلیل، حاکمیت قانون اساسی با حاکمیت ملت درهم تنیده شده است (هاشمی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۶). بر همین مبنا، جمهوریت موصوف، مستقل از مبانی دینی، خودش فی نفسه بنیان است و نه تنها نمی‌تواند در ذیل یا در عرض بنیان دیگری قرار گیرد، بلکه منحصرأ باید در رأس نظام سیاسی قرار گیرد تا امکان تشکیل قدرت سیاسی فراهم گردد. بنابراین ابتدا لازم است ساختاری تحت عنوان نظام جمهوری تأسیس شود تا مبانی و نظام ارزشی مورد نظر یک ملت، در درون آن جای گیرد. با توجه به این که بخش قابل توجهی از تحلیل‌های معطوف به حق حاکمیت، ناشی از عدم شناخت مفهوم قدرت است؛ لذا ضرورت دارد تا مفهوم و ماهیت قدرت سیاسی مورد بررسی قرار گیرد.

نکته حائز اهمیت این است که اراده ملت در تأسیس یک نظام سیاسی بر این فرض استوار نیست که پس از تشکیل قدرت سیاسی، اختیارات خود را کلاً به تشکیلاتی خاص منتقل نمایند و یا از قدرت خود صرفنظر نمایند. بدیهی است یک متن دست-نویس مانند قانون اساسی نمی‌تواند بر سرنوشت یک ملت حاکم شود؛ زیرا اراده ملت در جایگاه خالق مجموعه نظام سیاسی و قانون اساسی قرار دارد. (دبیرنیا، ۱۳۹۳، ص ۱۸۶) در این فرض، قدرت سیاسی یک مفهوم مادی و عینی است و از ویژگی‌هایی برخوردار است که منحصرأ در ارتباط با یک سرزمین و جمعیت معنا می‌یابد. بر همین اساس، اعمال قدرت سیاسی- اعمال حاکمیت- نمی‌تواند یک مفهوم ذهنی و غیرمادی باشد تا بتوان آن را به دو بخش مختلف تقسیم کرد یا بخشی از آن را از حیطه صلاحیت‌های یک ملت خارج کرد. به عبارت دیگر، قدرت سیاسی با مفهوم



حاکمیت درهم تنیده است و نمی‌تواند در فضایی خارج از سرزمین و جمعیت تشکیل شود؛ لذا منحصراً در یک فضای مادی عینیت می‌یابد.

با توجه به این که قدرت حکومت تماماً و منحصراً از آرای مردم ناشی می‌شود و هیچ بخشی از حکومت نمی‌تواند بدون اراده مردم به اعمال قدرت سیاسی بپردازد؛ لذا این امکان وجود ندارد که منشأ قدرت سیاسی به ملت مستند گردد اما مردم را فاقد حق حاکمیت معرفی نماییم. قانون اساسی ایران که اعتبار و موجودیت آن از آرای مردم است، تشکیل هر گونه قدرت سیاسی را به اراده مردم مستند کرده است و دقیقاً از درون این قدرت سیاسی، مفهوم حاکمیت، حق حاکمیت و اعمال حاکمیت ظهور می‌کند. به عبارت دیگر، مردم در جایگاه خالق قدرت سیاسی، لزوماً از حق بر حاکمیت نیز برخوردارند و حاکمیت نه تنها مرتبط با یک سرزمین و ملت است بلکه یگانه است، وجود دارد و منحصراً به ملت تعلق دارد. بدیهی است بنیان و منشأ تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران از قدرت و آرای مردم است؛ یعنی مجموعه نظام به ملت تعلق دارد و این تعلق مستوجب وجود حقی تحت عنوان حق حاکمیت ملت است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به درستی در اصل ۵۶، این حق را هدیه‌ای الهی و متعلق به مردم دانسته است و ما همین معنا را در این پژوهش مورد توجه قرار داده‌ایم.

۸. رابطه میان حاکمیت و مشروعیت در قانون اساسی

قدر متیقن این است که قدرت ناشی از قانون اساسی در یک نظام دموکراتیک باید مورد پذیرش عمومی قرار گیرد و این موضوع به عنوان یک مرحله کلیدی در راستای توسعه یک ساختار حکومتی است (Carolan, 2009, p.5). بدین ترتیب مهم‌ترین کار ویژه قانون اساسی این است که شرایطی را برای مشارکت اشخاص در تعیین سرنوشت خویش فراهم کند تا افراد بتوانند اهداف شخصی خود را در جامعه دنبال

نمایند (Tushnet, 2003, p.2). در نظام‌های دموکراتیک اصل بر این است که قدرت تأسیس شده ناشی از یک قوه برتر است که در رأس آن ملت قرار دارد (لاهیجی، ۱۳۸۹، ص ۶۵) بنابراین نه تنها ضرورت دارد قوانین، انعکاسی از آرای مردم در باره خیر عمومی باشد بلکه قانون باید با طبع مردم نیز موافق باشد و اقدامی را بر علیه اراده واقعی مردم انجام ندهد (راسخ، ۱۳۸۵، ص ۲۷).

برای برون رفت از تعابیر مختلف از اصول قانون اساسی و نقد نظریه دوگانگی حاکمیت در قانون اساسی ایران، ضرورت دارد تا تفکیکی میان مفهوم حاکمیت- قدرت سیاسی- و مشروعیت نظام سیاسی صورت گیرد تا ضمن توجه به ویژگی‌های جمهوری و اسلامیت نظام، اصولاً موضوعی تحت عنوان دوگانگی حاکمیت مطرح نگردد. بر همین اساس در نظام‌های دموکراتیک که جمهوری اسلامی ایران نیز در تأسیس نظام سیاسی از بسیاری از الگوهای دموکراتیک استفاده کرده است اصولاً امکان تشکیل حاکمیت دوگانه وجود ندارد، بلکه این مفهوم به معنای حذف عملی حاکمیت مردم است. به عبارت دیگر این امکان وجود ندارد که حاکمیت به دو بخش تقسیم گردد و بخشی از آن در اختیار مردم باشد و بخش دیگر از حیطه صلاحیت مردم خارج گردد؛ طرفداران رویکرد اول بر این امر واقف نیستند که اصولاً این نوع تقسیم بندی با روح حاکم بر قانون اساسی ایران به عنوان محصول اراده مردم منافات دارد؛ زیرا تشکیل قدرت سیاسی منحصراً از صلاحیت‌های مردم است. طرفداران رویکرد اول، دو مفهوم مستقل- حاکمیت و مشروعیت- را با یکدیگر ترکیب کرده‌اند در حالی که به دلیل شرایط خاص نظام جمهوری اسلامی ایران، این دو پدیده می‌تواند مستقل از یکدیگر تعریف شوند. اعمال حاکمیت یا اعمال قدرت سیاسی اصولاً از جنس سیاسی و مادی است و نمی‌تواند از این دو معنا خارج شود. در توضیح این مطلب می‌توان گفت معمولاً با اقدام عملی، سیاسی و مادی براندازی نظام پیشین و جایگزینی نظام جدید توسط مردم، یک انقلاب سیاسی به وقوع می‌پیوندد و از درون این اقدامات، قدرت سیاسی جدید شکل می‌گیرد. صرفنظر از انگیزه‌های مردم



در فرآیند انحلال قدرت سیاسی پیشین و یا ایجاد نظام سیاسی جدید، تأسیس هر گونه قدرت سیاسی منحصراً واجد ماهیت مادی- سیاسی است و در این مرحله، امکان ورود عنصر مشروعیت در این مفهوم وجود ندارد. به عبارت دیگر وقتی عنصر مشروعیت در مرحله تولید قدرت سیاسی نقشی ندارد و نمی‌تواند به عنوان یکی از اجزای سازنده آن تلقی گردد بنابراین مفهوم حاکمیت اصولاً منصرف از مشروعیت است و به همین دلیل، تولید قدرت سیاسی از مفهوم مشروعیت تفکیک می‌گردد. به عبارت دیگر در زمان انحلال یک نظام سیاسی و یا ایجاد نظام سیاسی جدید، مردم اصولاً به مشروعیت عمل خود نمی‌اندیشند و صحت عمل خود را هم از مرجع قانونی یا سایر مراجع استعلام نمی‌کنند بلکه ابتدا قدرت سیاسی را تولید و پس از آن، مبانی مورد نظر خود را تعریف و در چهارچوب اعتقادات سیاسی- فرهنگی، به قدرت سیاسی تشکیل شده- حاکمیت مستقر- مشروعیت مورد نظر خود را اعطا می- کنند. بنابراین ابتدا قدرت سیاسی تشکیل می‌گردد و سپس مبانی مورد نظر- مادی یا دینی- برای نظام سیاسی تعریف می‌شود. قدر متیقن این است که مبانی مشروعیت در نظام‌های عرفی و دینی متفاوت است اما تشکیل قدرت سیاسی، موضوعی است که معمولاً با براندازی نظام سیاسی پیشین و تشکیل قدرت سیاسی جدید شکل می‌گیرد و در این مرحله مهم و بنیادین، هنوز چهارچوب مشروعیت نظام، تعیین نشده است. تجربه تاریخی نیز گواه این مدعاست که وقتی قدرت سیاسی توسط مردم استقرار پیدا کند، ملتی را نمی‌توان یافت که اقدامات خود را در تشکیل قدرت سیاسی مورد انتقاد قرار دهد و یا در مشروعیت اقدام خود تشکیک کند؛ بلکه هر قوم و فرهنگی متناسب با آموزه‌های فرهنگی خود، به قدرت سیاسی مستقر، ارزش و اعتبار لازم را می‌بخشد.

از یک سو ممکن است پس از اقدام مادی- سیاسی مردم در استقرار قدرت سیاسی، این شبهه مطرح شود که آیا مردم از حق حاکمیت برخوردارند یا این حق

متعلق به دیگری است؟ در پاسخ به این شبهه می‌توان گفت: اولاً پاسخ هر چه باشد نمی‌تواند هیچ خللی به اصل مادی بودن تولید قدرت سیاسی توسط مردم وارد کند. ثانیاً این امکان وجود ندارد تا مفهوم حاکمیت و حق حاکمیت را به دو بخش اولیه «ایجاد قدرت سیاسی» و ثانویه «استمرار قدرت سیاسی» تقسیم کرد. بدیهی است «ایجاد قدرت سیاسی» نمی‌تواند از اهمیت کمتری نسبت به «استمرار قدرت سیاسی» برخوردار باشد و یا مشروعیتِ اولی نمی‌تواند موکول به تأیید دومی گردد.

در این وضعیت سؤال واضح این است که کدام بخش از حاکمیت از حوزه صلاحیت مردم خارج است؟ آیا تقسیم حاکمیت به موضوعی دوگانه و یا عدم شناسایی حق حاکمیت کامل برای مردم با جایگاه مردم به عنوان سازندگانِ قانون اساسی سازگار است؟ قانون اساسی به زیبایی در اصل پنجاه و ششم پاسخ داده است که این حق منحصرأ از سوی خداوند به مردم واگذار شده است و مفهوم مخالف آن این است که هر دیدگاهی که موجب نقض یا نقصان در تحقق این اصل گردد، حق حاکمیت را از درون تهی خواهد کرد.

بر همین اساس، نه تنها حاکمیت پدیده‌ای واحد و مستمر است؛ بلکه ارتباط مستقیمی با مفهوم مشروعیت نیز ندارد. قدر متیقن این است که مطابق آموزه‌های دین مقدس اسلام، اراده مردم به تنهایی نمی‌تواند به مشروعیتِ قدرت سیاسی منتهی گردد؛ زیرا مردم در قانون اساسی ایران پذیرفته‌اند که به تنهایی نمی‌توانند عنصر مشروعیت را تولید کنند به ویژه این که مردم اختیار یا ادعایی در مشروعیت بخشیدن به موازین اسلامی ندارند و قطعاً بدون اراده مردم، احکام شریعت مقدس از مشروعیت برخوردار است. بنابراین بنظر می‌رسد در قانون اساسی ایران، مفهوم حاکمیت به عنوان پدیده‌ای مستقل از مشروعیت مورد توجه قرار گرفته است و تفکیک میان آنها می‌تواند به استمرار حاکمیت مردم منتهی گردد.

۹. نتیجه گیری

در قانون اساسی ایران سه نکته عمده در خصوص حق بر حاکمیت مورد شناسایی قرار گرفته است؛ اولاً مردم در جایگاه خالقِ قانون اساسی و تمامی ساختارهای مندرج در آن قرار دارند، بنابراین اعتبار قانون اساسی از آرای مردم است. ثانیاً ساختارها و کارگزاران در جایگاه نماینده ملت قرار دارند و به همین اعتبار، تمامی آثار نمایندگی نیز میان تمامی اجزای حکومت و مردم برقرار است. ثالثاً حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق طبیعی، بنیادین و غیر قابل تفکیک از انسان است که مردم شخصاً با توجه به تلاش خود در انحلال نظام شاهنشاهی و ایجاد نظام جمهوری به آن دست یافتند؛ لذا این حق نمی‌تواند محدود یا مقید باشد. بر همین اساس «جمهوری بودن نظام»، «اداره کشور به اتکاء آرای عمومی» و «حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش» از اصولی است که آرای مردم را در جایگاه یک بنیان بی‌بدیل مورد شناسایی قرار داده است. قانون اساسی ایران دارای سازوکارهای لازم جهت استقرار حاکمیت مردم است به نحوی که ارکان تصمیم‌گیری نظام، اعتبار خود را از آرای مردم کسب می‌نمایند.

بنابراین در صورت وجود هر گونه ابهام در تعبیر از حق حاکمیت مردم، ضمن توجه به مجموعه قانون اساسی به عنوان یک سیستم، ضرورت دارد ابتدا «جایگاه مردم به عنوان خالقِ قدرت سیاسی» و «مجموعه نظام جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی به عنوان محصولِ اراده ملت» در نظر گرفته شود. در این فرض، مجموعه نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان مخلوق باید همواره تابعِ خالقِ خود یعنی ملت باشد و بدین ترتیب، خالقِ قدرت سیاسی بطور اجتناب‌ناپذیر از حق حاکمیتِ کامل و یگانه برخوردار است. بر همین اساس، قانون اساسی حاکمیتِ یگانه را مورد شناسایی قرار داده است و حاکمیتِ دوگانه و محدود اصولاً با اصل حق تعیین سرنوشت مردم سازگاری ندارد.

۱۰. منابع

۱-۱۰. فارسی

۱. اداره کل قوانین، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی ایران، ج ۱، چ ۱، تهران، نشر مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.
۲. ارسطا، محمد جواد، «جمهوریت و اسلامیت: تضاد یا توافق»، فصلنامه حوزه و دانشگاه، ش ۳۶، ۱۳۸۲.
۳. خسروی، حسن، فلاح، محمود، دهنوی، وحید، «جمهوریت و اسلامیت در گفتمان حقوق اساسی ایران با تاکید بر اندیشه امام خمینی، تهران»، دو فصلنامه علمی پژوهشی پاسداری فرهنگی انقلاب اسلامی، ش ۱۳، ۱۳۹۵.
۴. خمینی، روح الله، ولایت فقیه، نشر عروج، چ ۱۳، تهران، نشر عروج، ۱۳۸۵.
۵. دبیرنیا، علیرضا، قدرت موسس؛ کاوشی در مبانی حقوق اساسی مدرن، چ ۱، تهران، نشر شهر دانش، ۱۳۹۳.
۶. دبیرنیا، علیرضا، «حاکمیت مطلق مردم و اختیار محدود حکومت»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، ش ۲۳۶، ۱۳۹۶.
۷. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، چ ۱، تهران، نشر سمت، ۱۳۷۶.
۸. دوگی، لئون، دروس حقوق عمومی، ترجمه محمد رضا ویژه، چ ۱، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۸.
۹. راسخ، محمد، حق و مصلحت، چ ۱، تهران، نشر طرح نو، ۱۳۸۱.
۱۰. راسخ، محمد، «ویژگی‌های ذاتی و عرضی قانون»، نشریه مجلس و پژوهش، ش ۵۱، ۱۳۸۵.
۱۱. عباسی لاهیجی، بیژن، مبانی حقوق اساسی، چ ۱، تهران، نشر جنگل، ۱۳۸۹.

۱۲. قاری سید فاطمی، سید محمد و بالوی، مهدی، «دولت مدرن حق بنیاد»، مجله تحقیقات حقوقی، نشر دانشگاه شهید بهشتی، ویژه نامه ش ۷، ۱۳۹۰.
۱۳. کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، تهران، چ ۲، نشر میزان، ۱۳۸۳.
۱۴. لاریجانی، صادق، «گزارش جمهور»، تهران، نشر مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، چ ۱، ۱۳۸۷.
۱۵. لاک، جان، رساله ای در باره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، چ ۱، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
۱۶. مصباح یزدی، محمد تقی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها (ولایت فقیه، خبرگان)، جلد اول و دوم، چ ۱، تهران، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹.
۱۷. مهرپور، حسین، نظام بین‌المللی حقوق بشر، چ ۱، تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۷۷.
۱۸. میرزاده کوهشاهی، نادر، فارسی، حسن، «تجسم جمهوریت و اسلامیت نظام در قانون اساسی ایران»، فصلنامه مطالعات سیاسی، ش ۹، ۱۳۸۹.
۱۹. هارت، هربرت، ۱۳۸۸، آزادی، اخلاق، قانون (درآمدی بر فلسفه حقوق کیفری عمومی)، ترجمه محمد راسخ، چ ۱، نشر طرح نو، ۱۳۸۸.
۲۰. هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، چ ۱، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.
۲۱. هاشمی، سید محمد، «قانون اساسی و حاکمیت مردم»، نشریه حقوق اساسی، ش ۳، ۱۳۸۳.
۲۲. هاشمی، سید محمد، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، چ ۱، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۴.
۲۳. یزدی، محمد، قانون اساسی برای همه، چ ۲، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۵.

24. Carolan, E., The New Separation of Powers: A Theory for the Modern State, Oxford University Press, 2009.
25. Forster, G., John Locke's Political of Moral Consensus, Fourth Edition, Cambridge- University Press, 2005.
26. Farran, S., Human Rights in the South Pacific: Challenges & Changes Routledge Cavendish Press, 2009.
27. Murphy, T., New Technologies & Human Rights, Oxford University Press, 2009.
28. Nasstrom, S., The Legitimacy of the People, Sage Publication Com, 2007.
29. Nasstrom, S., The Legitimacy of the People, Sage Publication Com, 2007.
30. Passavant, P.A., We Should Be Liberals at least, Sage Press, 2009.
31. Takemura, H., International Human Right to Conscientious Objection to Military Service & Individual Duties to Disobey Manifestly Illegal Orders, Springer Press, 2009.
32. Tushnet, M., The Constitutional Order, Princeton University Press, 2003.